

الزامات سیاست خارجی ایران در جهان پساغربی؛ از تنهایی راهبردی تا استقلال استراتژیک

ولی گل محمدی^۱ | حمیدرضا کریمی^۲

۵

سال دوم
بهار ۱۴۰۱

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۰/۱۰/۱۱

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۱/۰۲/۲۴

صص: ۹۸-۷۳



چکیده

پژوهش حاضر به دنبال ترسیم الزامات روابط راهبردی جمهوری اسلامی ایران و گزینه‌های شراکت راهبردی آن با بلوک‌های مختلف قدرت در یک نظام بین‌الملل پساغربی است. در شرایط گذار نظام بین‌الملل، رویکرد کلان سیاست خارجی و گزینه‌های شراکت راهبردی ایران چه الزاماتی را باید مدنظر داشته باشد؟ به دلیل موقعیت منحصربه‌فرد ژئواستراتژیک در کانون معادلات محیط پیرامونی، ایران به‌طور اساسی از روند بازتوزیع قدرت و ثروت در نظام بین‌الملل متأثر شده است. قدرت‌های نوظهوری همچون ایران که زمانی به دلیل سلطه مادی و گفتمانی یک نظم غربی از معادلات نظام بین‌الملل به حاشیه رانده شده بودند، اکنون فرصتی بی‌سابقه به دست آورده‌اند تا با هم‌افزایی قدرت با بازیگران تجدیدنظرطلب نظم غالب را به چالش بکشند و خود را در محوریت دستورکارهای سیاست در حال تغییر بین‌المللی و منطقه‌ای قرار دهند. با وجود این، شراکت راهبردی قدرت‌های نوظهور در وضعیت گذار نظام بین‌الملل اغلب محدود به همین وضعیت ناپایدار گذار است و با استقرار نظمی دیگر، بستری که به اتحاد راهبردی آن‌ها شکل می‌دهد متحول می‌شود و بستری جدیداً ضرورتاً سازوکارهای همکاری و شراکت دوران گذار در حوزه‌های امنیتی-راهبردی را بازتولید نمی‌کند. در چارچوب چنین فهمی، «تنهایی استراتژیک» را نباید لازمه استقلال استراتژیک یا پیش‌شرط آن تلقی کنیم. در شرایط گذار نظام بین‌الملل که مشخصه اصلی آن بازتوزیع قدرت، ثروت و بازنویسی قواعد بین‌المللی است، تنهایی استراتژیک نه یک مزیت نسبی بلکه یک تهدید بالقوه علیه منافع راهبردی ایران است. «تنوع‌بخشی به رویکردهای ژئوپلیتیکی سیاست خارجی»، «چندجانبه‌گرایی» از طریق «متوازن‌سازی روابط با آسیا و اروپا»، «ائتلاف‌سازی بر مبنای مسائل نوظهور» و... از الزامات کلیدی نقش‌آفرینی فعال و مستقل جمهوری اسلامی ایران در نظام بین‌الملل پساغربی است.

کلیدواژه‌ها: جهان پساغربی، شراکت راهبردی، استقلال استراتژیک، سیاست خارجی، ج.ا.ایران.

^۱ نویسنده مسئول: استادیار، گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

Vali.golmohammadi@modares.ac.ir

^۲ دکترای روابط بین‌الملل، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

مقدمه

به دنبال فروپاشی شوروی و پایان نظم دوقطبی حاکم بر روابط بین‌الملل، ایده شکل‌گیری یک نظم تک‌قطبی به رهبری ایالات متحده آمریکا وارد مباحث بین‌الملل شد. برخی چون فرانسیس فوکویاما^۱ پایان جنگ سرد را پایان تاریخ نامیدند اما واقعیت نظم بین‌الملل پس از گذشت سه دهه از پایان نظم دوقطبی حکایت از آن دارد که بیش از آنکه ویژگی‌های تثبیت شده یک نظم تک‌قطبی را داشته باشد در وضعیتی ویژه قرار دارد که نوسانات سیاسی-امنیتی و سیالیت ائتلاف‌ها از جمله ویژگی‌های آن است، وضعیتی که بسیاری از اندیشمندان روابط بین‌الملل از آن تحت عنوان «دوران گذار» یاد می‌کنند (کروتز و همکاران، ۲۰۱۹: ۱۵). این وضعیت دلایل بسیاری را در پس خود دارد اما دو مورد از اصلی‌ترین آن‌ها عبارت است از: ۱- وضعیت ایالات متحده آمریکا به‌عنوان رهبر نظم لیبرال که پس از بحران‌های پولی و مالی ۲۰۰۷-۲۰۰۸ نشانه‌هایی از عدم تمایل و یا عدم توان برای حل مسائل بین‌المللی را به نمایش گذاشته است؛ و ۲- افزایش واحدهایی که ظرفیت‌های عمده‌ای برای تأثیرگذاری بر نتایج سیستم بین‌الملل دارند، فاکتوری که فرید زکریا در جهان پسا-آمریکایی تحت عنوان «ظهور دیگران»^۲ از آن نام می‌برد (زکریا، ۲۰۰۸: ۱). به‌طور کلی می‌توان گفت نظم در عرصه بین‌الملل دارای پویایی است و همان‌گونه که ریچارد هاس بیان می‌دارد: هر نظامی، حتی نظامی که به بهترین وجه مدیریت می‌شود نهایتاً خاتمه خواهد یافت (هاس، ۲۰۱۹: ۲۲).

از سویی دیگر قطبیت نظام بین‌الملل در سطح کلان به گونه تعیین‌کننده میزان آزادی عمل واحدها در زیر سیستم‌ها خواهد بود. به گونه‌ای که در نظم دوقطبی جنگ سرد، دو قطب از تبدیل مناقشات منطقه‌ای در سطحی بزرگ‌تر ممانعت به عمل می‌آوردند و هر بلوکی سعی در حفظ ثبات در زیرسیستم‌های خود بود؛ اما هر چه نظم بین‌الملل در سطح کلان به سمت چندقطبی شدن حرکت کند واحدهای محلی در سطح منطقه‌ای از آزادی عمل بیشتری برخوردار خواهند بود تا بر این اساس راه و روش خاص خود تحول و توسعه دهند. این تحولات امکانات جدیدی برای نظم‌های منطقه‌ای همکاری جویانه تر فراهم می‌کند و مسئولیت بیشتری بر عهده کشورها در سطح

1. Francis Fukuyama
2. The rise of the rest

منطقه‌ای گذاشته می‌شود تا روابط و مناسبات خود را مدیریت کنند. (لیک و مورگان، ۱۳۹۵: ۲۱-۲۲). طی چند دهه گذشته نیز روابط بین‌الملل شاهد ظهور قدرت‌های نوظهوری بوده است که رشد چشم‌گیری را در عرصه‌های مختلف از جمله عرصه اقتصادی تجربه کرده‌اند. مهم‌ترین وجه مشترک قدرت‌های نوظهور، نگاه تجدیدنظرطلبان نسبی همه آن‌ها به توزیع قدرت، نفوذ و نقش و آرایش حاکم بر نظام بین‌الملل است، زیرا اعضای این گروه‌بندی هر یک به میزانی و با دیدگاهی از وضع موجود نظام بین‌الملل و شیوه توزیع نقش و نفوذ و قدرت در آن ناخرسند می‌نمایند و در این رهگذر، با برخی نوسانات به ایفای نقشی مناسب با وزنه اقتصادی و نفوذ ژئوپلیتیکی خود می‌اندیشند.

علاوه بر قدرت‌های نوظهور همانند چین، برخی قدرت‌های متوسط نیز همانند ایران جنبه‌های مهمی از نظم موجود را بر نمی‌تابند. ایران نیز به نوبه خود یک قدرت ضد هژمونیک است و همواره در صدد است تا ترتیبات نظم منطقه‌ای که اساساً ناعادلانه و منطبق با برنامه غرب می‌داند را تغییر دهد (کامروا، ۲۰۱۸: ۶۰۴). این راهبرد پس از تأسیس جمهوری اسلامی در ایران همواره به عنوان اصلی اساسی در سیاست خارجی حاکم بوده است و مدل رفتاری آن عدم انطباق با نظمی می‌باشد که از سوی کنشگران فرامنطقه‌ای تعریف شده است، از این رو ایران به دلیل ماهیت انقلابی و ایدئولوژیکی با عمده روندهای منطقه‌ای و بین‌المللی سرنا سازگاری و مخالفت داشته است. می‌توان گفت ایران در به چالش کشیدن نظم منطقه‌ای سابقه نسبتاً موفقی داشته است، اما در این مسیر مشکلات عمده‌ای را تجربه کرده است. در این راستا در سطح منطقه‌ای مدل رفتاری ایران از سوی واحدهای مختلف همواره مورد چالش قرار گرفته است و در سطح فرامنطقه‌ای نیز هزینه‌های گزافی را متحمل شده است. عمده این هزینه‌ها از تحریم‌های اعمالی از سوی ایالات متحده نشئت گرفته‌اند که هدف از آن‌ها تغییر رفتار منطقه‌ای و توقف برنامه هسته‌ای ایران ذکر شده است. این فشارها به گونه‌ای باعث به حاشیه رانده شدن و تنهایی کشور شده است.

حال آنکه با تحولات بین‌المللی فرصتی بی‌سابقه به دست آمده تا با هم‌افزایی قدرت با بازیگران تجدیدنظرطلب نظم غالب را به چالش بکشند و خود را در محوریت دستور کارهای سیاست در حال تغییر بین‌المللی و منطقه‌ای قرار دهند. با وجود این، شراکت راهبردی قدرت‌های نوظهور در وضعیت گذار نظام بین‌الملل اغلب محدود به همین وضعیت ناپایدار گذار است و با استقرار نظمی

دیگر، بسترهایی که به اتحاد راهبردی آن‌ها شکل می‌دهد متحول می‌شود و بسترهای جدید ضرورتاً سازوکارهای همکاری و شراکت دوران گذار در حوزه‌های امنیتی - راهبردی را بازتولید نمی‌کند. از این رو سؤال مهمی که مطرح می‌شود این است که: الزامات و گزینه‌های پیش‌روی سیاست خارجی ایران در کسب استقلال استراتژیک و پایدارسازی شرایط برای تأمین منافع ملی چگونه قابل تأمین است؟ و در پاسخ فرضیه‌ای که مطرح می‌شود این است که: در شرایط گذار نظام بین‌الملل که مشخصه اصلی آن بازتوزیع قدرت، ثروت و بازنویسی قواعد بین‌المللی است، تنهایی استراتژیک نه یک مزیت نسبی بلکه یک تهدید بالقوه علیه منافع راهبردی ایران است. «چندجانبه‌گرایی» از طریق «متوازن‌سازی روابط با آسیا و اروپا» و همچنین «تنوع‌بخشی به رویکردهای ژئوپلیتیکی سیاست خارجی» از الزامات کلیدی نقش‌آفرینی فعال و مستقل جمهوری اسلامی ایران در نظام بین‌الملل پساغربی است.

به طور کلی هدف مقاله ارائه راهکاری برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران برای خروج از تنهایی راهبردی با تأکید بر الزامات استقلال استراتژیک است و در این مسیر پس از مقدمه: ۱. مروری بر پیشینه پژوهش انجام خواهد شد ۲. به مبانی نظری با تأکید بر مفهوم‌سازی جهان پساغربی و استقلال استراتژیک پرداخته می‌شود ۳. جایگاه و مدل رفتاری ایران در مناسبات قدرت جهانی - منطقه‌ای بررسی می‌شود. ۴. تنهایی راهبردی ایران ضمن آسیب‌شناسی مدل رفتاری آن تبیین می‌گردد. ۵. الزامات و اولویت‌های نقش‌آفرینی فعال و مستقل جمهوری اسلامی ایران در نظام بین‌الملل پساغربی شرح داده می‌شود؛ و نهایتاً به نتیجه‌گیری پرداخته خواهد شد.

پیشینه پژوهش

در سال‌های، بحث جهان پساآمریکایی، افول نظم لیبرال، قدرت‌های نوظهور و همچنین گزینه‌های پیش روی سیاست خارجی ایران در منطقه غرب آسیا مورد استقبال پژوهشگران با دیدگاه‌های متفاوتی قرار گرفته است که در این بخش به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود. آنا کافارنا^۱ (۲۰۱۷) در مقاله «تنوع مدیریت: اصلاح‌طلبی چین و آینده نظام بین‌الملل» اظهار می‌دارد که به عقیده بسیاری با گذشت دوره‌ای طولانی از بحران، نظم جهانی لیبرال تحت رهبری آمریکا اکنون

1. Anna Caffarena

در مرحله گذار قرار دارد؛ اما سؤال این است: پس از آن چه خواهد شد؟ با توجه به پروژه نهادسازی موازی چین، ضمن احترام به نظم لیبرال، به عنوان پیشگام در نظم چندجانبه جهانی، انتظار یک نظم شبه کنسرتی منطقی به نظر می‌رسد که بر زبان مشترکی برای به توافق رسیدن ذینفعان در سطح جهانی مبتنی است. نگارنده سپس پذیرش و ادغام کنشگران جدید در نظم فعلی را به عنوان راهکاری برای آن‌هایی که علاقه‌مند به حفظ نظم لیبرال موجود از جمله اتحادیه اروپا هستند می‌داند.

جوزف نای^۱ (۲۰۱۷) در مقاله «آیا نظم لیبرال پابرجا خواهد ماند؟» به این سؤالات می‌پردازد که آیا آمریکا در آینده نقش خود را به عنوان قدرت جهانی از دست خواهد داد؟ آیا نظم لیبرال بین‌الملل که بیش از هفتادسال بر دنیا حاکم بوده است، بر اثر قدرت‌گیری پوپولیست‌هایی چون ترامپ از بین خواهد رفت؟ بعلاوه نای نیز ظهور قدرت‌های جدید، درهم آمیختن قدرت دولت‌ها با بازیگران غیردولتی ناشی از تغییرات سیاسی، اجتماعی و تکنولوژیکی را از جمله تهدیدات علیه نظم لیبرال می‌داند اما وی معتقد است آمریکا به عنوان قدرت برتر باقی خواهد ماند، اما برای حل معضلات جدید جامعه جهانی همانند: ثبات اقتصادی، تغییرات آب و هوایی، تروریسم، بیماری‌ها و مواد مخدر به همکاری با سایر قدرت‌ها نیازمند است.

جان ایکنبری^۲ (۲۰۱۱) در مقاله «آینده نظم جهانی لیبرال: بین‌الملل‌گرایی پس از آمریکا» عنوان می‌دارد که ثروت و قدرت از شمال در حال حرکت به سمت شرق و جنوب است. نظم حاکم قدیم به رهبری آمریکا و اروپا، جای خود را به نظمی می‌دهد که در آن به‌طور فزاینده به‌سوی همراهی با کشورهای در حال ظهور غیرغربی پیش می‌رود. سؤالی که نگارنده در این مقاله به دنبال پاسخ‌گویی به آن است عبارت است از: اگر چرخ بزرگ قدرت بچرخد، نظم سیاسی جهانی که پس از آن ظاهر می‌شود از چه ویژگی‌هایی برخوردار خواهد بود؟ وی در جواب بیان می‌دارد برخی معتقدند جهان آینده نه تنها کمتر آمریکایی خواهد بود، بلکه از رنگ و بوی لیبرال هم کاسته خواهد شد و کشورهای که به‌تازگی به قدرت دست یافته‌اند، شروع به گسترش ایده‌ها و برنامه‌های خود برای نظم جهانی خواهند کرد و شاخص‌های بین‌الملل‌گرایی لیبرال جای خود را

1. Joseph Nye
2. John Ikenberry

به یک سیستم رقابتی تر و پراکنده‌ای از بلوک‌ها، حوزه‌های نفوذ، شبکه‌های مرکانتیلیستی و رقابت‌های منطقه‌ای می‌دهد.

در ارتباط با مدل رفتاری و گزینه‌های پیش‌روی ایران نیز محمود یزدان‌فام (۱۳۹۶) در مقاله «بایسته‌های قدرت منطقه‌ای ایران: نگاهی به زوال و پایایی قدرت» این پرسش را مطرح می‌کند که جمهوری اسلامی ایران چگونه می‌تواند قدرت منطقه‌ای خود را تثبیت و به نحو مناسبی از آن بهره‌گیرد؟ در پاسخ به این سؤال وی ابتدا محیط راهبردی جمهوری اسلامی ایران را به اختصار تبیین می‌کند و ده اصل بنیادی را برای تحکیم و استفاده از قدرت منطقه‌ای را تشریح می‌کند که از جمله آن‌ها عبارت‌اند از: تبدیل قدرت تاکتیکی به قدرت استراتژیک، کاستن از معمای قدرت، تبدیل قدرت تک ساختی به چندبعدی، پذیرش سایر بازیگران و ...

علی آدمی (۱۳۸۹) در مقاله «راهبرد نگاه به شرق در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران» دیدگاه‌ها، زمینه‌ها و فرصت‌ها بر این عقیده است که جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک بازیگر قدرتمند و مطرح آسیایی به‌واسطه قرابت تمدنی، فرهنگی و هویتی با دیگر بازیگران حوزه شرق می‌تواند ضمن طراحی راهبردی دقیق و جامع، خود را به جریان پرشتاب توسعه اقتصادی و رشد صنعتی آسیا پیوند بزند و از رهگذر تعمیق همکاری با کشورهای قدرتمند شرقی همچون چین، روسیه، هند و ... از امکانات سرمایه‌ای، صنعتی و تکنولوژیکی آن در راستای تأمین منافع کشور بهره‌گیری نماید.

مرتضی بحرانی و همکاران (۱۳۹۱) در مقاله «فرصت‌های ایران برای تبدیل شدن به قدرت برتر منطقه‌ای» بر این عقیده‌اند که تصاحب قدرت منطقه‌ای برتر لوازم و الزاماتی دارد که عدم توجه به آن‌ها هدف را دست‌نیافتنی می‌کند. نویسندگان در این مقاله به بررسی عواملی می‌پردازند که می‌تواند این هدف را تحقق بخشد و در این مسیر آن‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کنند: ۱- فرصت‌های ذاتی ۲- فرصت‌های حاصل از تحولات منطقه‌ای. نهایتاً برای بهره‌گیری از این فرصت‌ها آن‌ها به پیشنهاد راهبردهای مدنظر خود می‌پردازد که عبارت‌اند: توافق‌نامه‌های دوجانبه یا چندجانبه منع تعرض، توسعه اتحادیه‌های غیرسیاسی منطقه‌ای، تمرکز بر دیپلماسی عمومی، تقویت و توسعه لابی‌های ایرانی، شکل‌دهی لابی‌ها و سازمان‌های شیعی و اسلامی.

چارچوب نظری؛ جهان پساغربی و استقلال استراتژیک

از زمان بحران‌های مالی جهانی ۲۰۰۸، نظم بین‌المللی لیبرال دستخوش دگرگونی‌های عمیقی شده است. با افول هژمونی مادی و هنجاری غرب و درعین حال ظهور مراکز جدید قدرت در صحنه بین‌المللی، جهان به سمت یک نظم پساغربی^۱ در حال حرکت است. مشخصه اصلی چنین روند کلاسی با توزیع ثروت و قدرت در سطح نظام بین‌الملل است. سهم کشورهای عضو بریکس (برزیل، روسیه، هند، چین، آفریقای جنوبی) از تولید ناخالص داخلی جهانی^۲ از رقم ۱۵٫۶ درصد در سال ۱۹۹۰ به ۳۰٫۴ درصد در سال ۲۰۱۹ افزایش یافته است در حالی که سهم ایالات متحده آمریکا از ۲۱ درصد به حدود ۱۶ درصد افت کرده است (بانک جهانی، ۲۰۲۱). یکی از پیامدهای کلیدی افول نظم تک‌قطبی به سیادت آمریکا، گسترش فضای مانور و استقلال عمل قدرت‌های میانه و منطقه‌ای در سیاست خارجی است. کاهش محدودیت‌های سیستمیک این اجازه را به بازیگران نوظهور بین‌المللی داده است که در ترسیم اولویت‌های راهبردی خود وابستگی‌شان را به نظم سلسله‌مراتبی غرب‌محور^۳ کاهش دهند و درعین حال با توسعه ظرفیت‌های مادی و هنجاری خود در مسیر موازنه‌سازی^۴ حرکت کنند (ایکنبری، ۲۰۱۸). در چنین بستری، گزینه‌های رفتاری «قدرت‌های میانه» به‌طور فزاینده‌ای بر ترجیحات و توانمندی‌های ملی تکیه می‌کند که به بهترین نحو در قالب مفهوم «استقلال راهبردی»^۵ قابل فرمول‌بندی است.

جستجوی استقلال استراتژیک همواره یکی از دستور کارهای سیاست خارجی دولت‌های نیمه پیرامونی و پیرامونی به‌منظور کاهش وابستگی به ساختارهای نظم هژمونیک در نظام بین‌الملل بوده است. پژوهشگران روابط بین‌الملل، استقلال راهبردی را به معنای «ظرفیت‌های حداکثری یک دولت در انتخاب گزینه‌هایی می‌دانند که موجب رهایی اولویت‌های آن از محدودیت‌های سیستمیک و محذورات ساختارهای هژمونیک شود». پنهیرو و لیما در پژوهشی با عنوان «بین

1. post-western order
2. share of global GDP
3. western-led hierarchical order
4. balancing
5. strategic autonomy

استقلال و وابستگی» معتقدند که «استقلال»^۱ نباید با «حاکمیت»^۲ تقطع شود؛ حاکمیت به توانایی - های سیاست گذاری یک کشور بر اساس منافع و نیازهای خود در داخل سرزمینشان فارغ از مداخلات خارجی اشاره دارد؛ در حالی که استقلال به معنای غلبه بر شرایط وابستگی در یک نظم سلسله مراتبی بین المللی است (پینیرو و لیما، ۲۰۱۸: ۶-۴). در چنین تعریفی، استقلال راهبردی ضرورتاً مستلزم سرشاخ شدن با یک قدرت بزرگ مسلط و ورود به شراکت راهبردی با یک قدرت بزرگ چالشگر به دلیل گریز از هزینه های تجدیدنظرطلبی نیست. استقلال راهبردی همچنین می تواند حاوی یک انگیزه سیاسی از سوی نیروهای حاکم بر کشور به منظور جلب حمایت داخلی از طریق اتخاذ سیاست به حداکثر رساندن استقلال ملی باشد.

در دهه دوم هزاره جدید، استقلال راهبردی به یک انتخاب بسیار رایج میان قدرت های نوظهور در آسیا، آمریکا لاتین و حتی اروپا تبدیل شده است. دو مفهوم بندی از استقلال راهبردی به ویژه در شرایط کنونی گذار نظام بین الملل وجود دارد؛ این مفهوم بندی ها استقلال را به مثابه «رهایی»^۳ از وابستگی های سیستمیک در نظر می گیرند؛ رهایی مثبت و رهایی منفی. به این معنا استقلال راهبردی دو جنبه ای اصلی دارد: «رهایی منفی» به معنای گریز از هرگونه ائتلاف سازی و شراکت راهبردی با مراکز مختلف قدرت در نظام بین الملل است، این نوع رهایی به طور فزاینده ای دولت ها را به سمت انزوای راهبردی سوق می دهد؛ در مقابل، «رهایی مثبت» به معنای پیگیری اهداف و ترجیحات ملی از طریق مشارکت استراتژیک با دیگران بدون وابستگی راهبردی است (موکرجی، ۲۰۲۰: ۴۳۰). با وجود این، انتخاب رهایی مثبت سهل الوصول نیست و به طور اساسی به ظرفیت های داخلی و مقدرات ملی دولت ها بستگی دارد. در نهایت، پیگیری استقلال راهبردی تابعی از تعامل سه متغیر اصلی است: فرصت های ساختاری، تمایل کارگزاران سیاسی و توانمندی های مادی ملی (کوتلی و اونیس، ۲۰۲۱: ۱۰۸۹). این سه متغیر به صورت برهم کنش متقابل عمل می کنند.

بازتوزیع قدرت در شرایط گذار نظم بین المللی برای دولت های تجدیدنظرطلب که به نحوی از جایگاه و نقش خود در سلسله مراتب قدرت جهانی راضی نیستند، یک «فرصت ساختاری»^۴

1. autonomy
2. Sovereignty
3. liberty
4. Structural opportunities

محسوب می‌شود. کاهش تعهدات ایالات متحده در شکل‌دهی به ترتیبات امنیتی غرب آسیا و خروج راهبردی آن از معادلات میدانی بحران‌های منطقه‌ای یک فرصت سیستمیک برای بازیگران منطقه‌ای قلمداد می‌شود که با کنشگری فعال در راستای پر کردن خلأ قدرت و نظم‌سازی در محیط پیرامونی خود گام بردارند. در چنین بستری، اغلب رهبران منطقه کاهش نفوذ راهبردی ایالات متحده در مناطق پیرامونی خود و درعین حال افزایش سطح بازیگری قدرت‌های چالشگر غیرغربی را به‌عنوان یک فرصت تاریخی تعریف می‌کنند تا موقعیت استراتژیکشان را در سیاست بین‌الملل ارتقاء بخشند (هیل و تاشپینار، ۲۰۱۶: ۸۴). از این‌رو، دولت‌هایی همچون هند، ایران، ترکیه و برزیل منابع قابل توجهی در توسعه فناوری‌ها پدافندی و تسلیحات دفاعی بومی سرمایه‌گذاری کرده‌اند تا در بزنگاه‌های شرایط گذار به‌منظور بهره‌برداری از فرصت‌های ساختاری، جهت‌گیری‌های سیاست خارجی خود را از وابستگی به قدرت‌های جهانی مصون نگه دارند. در یک تصویر کلان، عدم قطعیت‌های فزاینده در نظام بین‌الملل پساغربی و فرسایش کارکرد نهادهای بین‌المللی نیروی محرکه قدرت‌های نوظهور برای پیگیری یک نقش مستقل‌تر در سیاست منطقه‌ای و بین‌المللی است؛ تا با حفظ منافع راهبردی‌شان از مخاطرات احتمالی شرایط گذار هم‌نقشی در بازنویسی قواعد بین‌المللی داشته باشند و هم سهمی از بازتوزیع قدرت و ثروت بین‌المللی به دست بیاورند.

تمایل فزاینده رهبران قدرت‌های نوظهور به استقلال راهبردی همچنین متأثر از انگیزه‌های آن‌ها برای توسعه «استراتژی چانه‌زنی»^۱ در مقابل بلوک‌های مختلف قدرت جهانی است. واقعیت غیرقابل انکار جهان پساآمریکایی این است که قدرت‌های نوظهور دیگر به واشنگتن به‌عنوان تأمین‌کننده منافع امنیتی و اقتصادی‌شان نگاه نمی‌کنند و حتی در برخی از حوزه‌ها دچار برخورد منافع با ایالات متحده می‌شوند. تضعیف ظرفیت‌های نظام پاداش و تنبیه نظم آمریکایی هم‌دیگر نمی‌تواند اولویت‌های واشنگتن را به سایر قدرت‌ها دیکته کند. درعین حال، نارضایتی قدرت‌های نوظهور از نظم بین‌المللی لیبرال و عدم توانایی ایالات متحده در تأمین منافع راهبردی آن‌ها باعث توسعه ابزارهای چانه‌زنی در تعاملات بین‌المللی این قدرت‌ها شده است (میرشایمر، ۲۰۱۹: ۱۷-۱۳). به این معنا، جستجوی استقلال راهبردی فراتر از پویایی‌های سیاست موازنه قدرت است؛ که

1. bargaining strategy

در آن بازیگران نوظهور با ائتلاف‌سازی‌های منعطف و نزدیکی به بلوک قدرت‌های شرقی سعی در تقویت ابزارهای چانه‌زنی در مقابل قدرت‌های غربی به‌ویژه ایالات متحده دارند تا منافع و نگرانی‌های راهبردی آن‌ها را مورد شناسایی قرار دهد. یکی از خروجی‌های توسعه راهبرد چانه‌زنی برای قدرت‌های نوظهور، ابزارسازی برای کاهش مداخله‌گرایی آمریکا در امور داخلی آن‌ها با شعائر حقوق بشری و دمکراتیزاسیون است. این راهبرد از سوی دیگر موجب تحکیم اقتدار داخلی دولت حاکم و بازتولید مشروعیت پایه‌های حکمرانی آن از طریق تبدیل کردن استقلال راهبردی به یک مطالبه عمومی و هدف اعلی ملی می‌شود؛ بنابراین، استقلال راهبردی به‌عنوان چراغ راهنمای شکل‌دهی به رویکردهای سیاست خارجی همچنین یک دارایی مهم در سیاست داخلی است که می‌تواند به یک اجماع سیاسی فراگیر و فراجناحی در سطح ملی شکل دهد.

اساساً این یک قاعده کلی در رفتار ائتلاف‌سازی قدرت‌های نوظهور در شرایط گذار نظام بین‌الملل است که با نزدیکی به یکدیگر سعی در تأمین توأمان استقلال راهبردی و گریز از تنهایی استراتژیک دارند؛ اما اینکه آیا چنین قاعده‌ای می‌تواند به ایجاد یک اتحاد پایدار میان ایران و متحدان بالقوه بیانجامد باید تأمل کرد؛ زیرا تصورات تهدید و فرصت آن‌ها از شرایط نوین بین‌المللی بسیار متفاوت و پویاست. بر اساس چارچوب فکری نواقح‌گرایان، پویایی‌های همکاری و مناقشه میان قدرت‌های نوظهور به‌طور اساسی تحت تأثیر توزیع قدرت در سطح بین‌المللی است. زمانی که نظام بین‌الملل دوقطبی باشد، ساختارهای اتحاد و شراکت راهبردی بسیار پایدار است. در مقابل، در نظام بین‌الملل چندقطبی و وضعیت گذار، اتحادها بسیار پویا و منعطف هستند. در چنین شرایطی، اگر در شراکت راهبردی نوپدید قدرت‌های نوظهور وضعیت عدم تقارن قدرت حاکم باشد، روابط راهبردی آن‌ها بسیار شکننده‌تر و بی‌ثبات است. ساختار پویای اتحادها و عدم قطعیت‌های ناشی از نیت تجدیدنظرطلبانه قدرت‌های نوظهور در چنین وضعیتی هر لحظه می‌تواند همکاری راهبردی را به مناقشه بین قدرت‌های نوظهور تبدیل کند. در چنین بستری نزدیکی راهبردی قدرت‌های نوظهور به‌ویژه اگر وضعیت عدم تقارن قدرت در روابط آن‌ها حاکم باشد، از بنیان‌های مستحکمی برخوردار نیست و تحت تأثیر پویایی‌های محیطی و سیاست داخلی، شراکت آن‌ها وضعیت شکننده‌ای دارد.

تبیین جایگاه و مدل رفتاری ایران در سلسله مراتب قدرت منطقه‌ای و بین‌المللی

جمهوری اسلامی ایران مدت‌هاست که برای دستیابی به قدرت و نفوذ با سایر کشورهای خاورمیانه رقابت می‌کند. رقابتی که با اختلافات ارضی، فرهنگی و همچنین بعد از انقلاب با ویژگی‌های ایدئولوژیکی شناخته می‌شود. در حقیقت یک فرض دائمی در تمامی تحلیل‌ها در ارتباط با نقش و تلاش ایران برای نقش‌یابی قابل تشخیص است و آن تبدیل شدن به قدرت و بازیگر اصلی نه تنها در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس، بلکه به طور کلی در محیط پیرامونی است. مطالعات در ارتباط با سیاست خارجی ایران همواره این کشور را به عنوان یک کنشگر محوری در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه معرفی می‌کند. برخی از اندیشمندان با ملاک قرار دادن شاخص‌های سنتی قدرت و طبقه‌بندی کشورها به قدرت‌های کوچک (آن‌هایی که خواسته‌هایشان به حفظ بقا و استقلالشان از لحاظ فیزیکی و قانونی محدود می‌شود)، قدرت میانه (آن‌هایی که برای حضور مؤثر منطقه‌ای تلاش می‌کنند اما سودای حضور در صحنه جهانی را نیز دارند) و قدرت‌های بزرگ (آن‌هایی که برای ایجاد نظم مطلوب در سطح جهانی فعالیت می‌کنند) تأکید می‌کند که ایران چه در دوره پهلوی و چه در دوران جمهوری اسلامی همواره نقش یک قدرت متوسط و میانی را به خوبی ایفا کرده است. برخی دیگر به منظور ارزیابی قدرت منطقه‌ای ایران فرمولی را با توجه به میزان جمعیت، موقعیت جغرافیایی، تولید ناخالص داخلی، هزینه‌های نظامی، توان هسته و قابلیت‌های ایجاد اتحاد به کار می‌گیرند که بر اساس آن اگر محیط پیرامونی آن منطقه خاورمیانه در نظر بگیریم، ایران یک قدرت متوسط است در حالی که در ارتباط با منطقه خلیج فارس یک قدرت هژمون به شمار می‌آید (تپل، ۲۰۱۸: ۶). علاوه بر این، فراتر از توانایی‌های صرف، اندیشمندان تأکید دارند که یک عنصر اساسی برای طبقه‌بندی یک کشور به عنوان قدرت منطقه‌ای، پذیرش وضعیت آن کشور توسط کشورهای میانه است که در محیط پیرامونی آن قرار دارند و یا به بیان بوزان و ریور به همراه آن یک مجموعه امنیتی را تشکیل می‌دهند. همچنین قدرت‌های بزرگی که قواعد بازی سیستم بین‌الملل را تعیین و کنترل می‌کنند. آن‌ها ایران را در کنار برزیل، مصر، نیجریه و آفریقای جنوبی در دسته قدرت‌های منطقه‌ای قرار می‌دهند و تأکید دارند که برای

دست‌یابی به جایگاه قدرت بزرگ علاوه بر داشتن منابع مربوطه، پذیرش و به رسمیت شناخته شدن توسط سایرین نیز در زیرسیستم مربوطه و همچنین قدرت‌های جهانی نیز از اهمیت بالایی برخوردار است (نولته، ۲۰۱۰: ۸۸۶).

طبق رویکردهای مختلف بررسی شده، آشکار است که یک کشور زمانی قدرت منطقه‌ای است که می‌تواند از ظرفیت خود برای تأثیرگذاری منطقه‌ای استفاده کند و همچنین سودای نفوذ جهانی نیز در سر دارد. از این منظر مدل رفتاری و اهداف سیاست خارجی ایران به‌طور کلی با منابع و توانایی‌های آن همسو می‌باشد و بعضاً از تمایلات خود برای اقدام در سطح فرامنطقه‌ای را نیز نشان می‌دهد؛ اما آنچه مسلم است علاوه بر منابع و توانایی‌ها، نحوه توزیع قدرت در سیستم بین‌المللی نیز بر مدل رفتاری تأثیرگذار است، بدین‌صورت که نظام هژمونیک، دوقطبی و یا چندقطبی بودن هر کدام تأثیر خاص خود را بر آن دارد. در نظم هژمونیک وجود قدرت برتر در سیستم بین‌الملل عملاً سیستم را به سمت امپراتوری سوق می‌دهد و معمولاً سیاست‌ها از ناحیه هژمون بر سایرین تحمیل می‌گردد. در سیستم‌های دوقطبی و چندقطبی نیز کنشگران بر مبنای این‌که واحد تابع در کدام یک از قطب‌های قدرت هستند، رفتارها و راهبردهای مختلفی را در پیش خواهد گرفت.

ساختار منطقه‌ای، متغیر مهم دیگری در محیط بین‌الملل است که بر راهبرد و مدل رفتاری سیاست خارجی کشورها تأثیرگذار است. در سیستم بین‌الملل هر کشور حداقل عضوی از یک سیستم منطقه‌ای است، بنابراین کشورها در دو سطح سیستمی، یعنی جهانی و منطقه‌ای عمل می‌نمایند که در طول یکدیگر قرار گرفته‌اند. به همین سبب راهبرد در دو سطح منطقه‌ای و جهانی تدوین خواهد شد؛ اما مسئله مهم و اساسی این است که نظم بین‌الملل همواره از قطب‌بندی مشخصی برخوردار نمی‌باشد و ممکن است در شرایط گذار از مرحله‌ای به مرحله دیگر باشد که این دوره، دوران گذار نظم بین‌الملل نامیده می‌شود که در سطح برخی مناطق و حتی جهانی ویژگی‌های خاصی بر جای می‌گذارد. از این‌رو قرار گرفتن در محیط‌های پیچیده و آشوبی نیازمند درکی جامع‌تر از تحولات و پویایی‌ها است تا راهبردی مؤثرتر در راستای دست‌یابی به اهداف و منافع ملی تدوین شود.

آسیب‌شناسی سیاست خارجی ایران در عصر گذار

اولویت «روابط با همسایگان» دولت سیزدهم که شامل تمامی مناطق پیرامونی ایران می‌شود، می‌تواند بستر ساز تنوع‌بخشی به رویکردهای ژئوپلیتیکی روابط خارجی ایران در شرایط گذار نظام بین‌الملل باشد. هرچه پیوندهای هنجاری و اتصالات راهبردی ایران با همسایگان توسعه پیدا کند، فشارهای سیستمیک بین‌الملل به‌ویژه تحریم‌های ایالات متحده علیه ایران تضعیف پیدا می‌کند و در نتیجه قدرت مانور و گزینه‌های بیشتری در پیگیری اهداف سیاست خارجی پیش‌روی کارگزاران قرار می‌دهد. با وجود این، در سطح عملیاتی، بخش اعظم مشکلات ما در توسعه روابط با همسایگان بیش از آنکه دوجانبه باشد متأثر از مسائل ایران با آمریکا است. هر افت و خیز در روابط با آمریکا موجب نوسان و ناپایداری در روابط ایران با کشورهای پیرامونی می‌شود. مثلاً به اعتقاد کارشناسان کاهش شدید حجم روابط تجاری ایران و ترکیه به دلیل تحریم‌ها و فشارهای حداکثری ایالات متحده بوده است یا حتی تعمیق تنش با عربستان سعودی متأثر از سیاست‌های واشنگتن در قبال ایران و منطقه بوده است؛ بنابراین، سیاست همسایگی ایران خواه‌ناخواه وابستگی شدیدی به کم و کیف روابط با ایالات متحده دارد و اتخاذ یک سیاست همسایگی مستقل از پیشران‌های سیستمیک کار دشواری است. قاعدتاً این مسئله باید در نظام تصمیم‌گیری کشور حل و فصل شود به این صورت که روابط ما با همسایگان مستقل از سطح مناقشه و تعامل با ایالات متحده تعریف شود.

متأسفانه ذهنیت مسلط در سیاست خارجی ایران بنابر حساسیت‌های امنیت ملی و شرایط امنیت‌زده محیط پیرامونی مبتنی بر پیکار است تا کار با همسایگان. این ذهنیت پیکار هم صرفاً آمریکامحور نیست و شامل سایر روابط خارجی ما می‌شود؛ مثلاً کاری که با چین می‌خواهیم انجام دهیم در قالب قرارداد ۲۵ ساله تبدیل به یک معضل در مناسبات داخلی کشور شده است و به تبع در روابط دوجانبه با چین نیز سرریز شده است. در فقدان یک اجماع فراگیر ملی و تشدید روند قطب‌بندی و حزبی شدن روابط خارجی ایجاد روابط استراتژیک با همسایگان با محدودیت‌های عدیده‌ای مواجهه است.

آنچه مسلم است جمهوری اسلامی ایران در روابط خارجی خود نمی‌تواند به سمت شراکت راهبردی حرکت کند و نه تنها در روابط با همسایگان بلکه در ارتباط با قدرت‌های نوظهور تجدیدنظرطلب شرقی همچون چین یا روسیه چنین امری مطرح است. چهار تحول مهم و تأثیرگذار در سیاست‌گذاری خارجی ایران وجود دارد که مانع از برقراری روابط استراتژیک با دوستان و متحدان بالقوه می‌شود.

نخست، سیاست در ایران قطبی‌تر از گذشته شده است. اساساً نظام‌های ریاستی میل به قطبی کردن فضای سیاسی کشور دارند تا منابع لازم برای رقابت در کارزارهای انتخاباتی را استخراج کنند. اختلاف‌نظرها و برخوردهای منافع حزبی سایه سنگینی بر دستور کارهای سیاست خارجی کشور انداخته است که ایجاد یک اجماع فراگیر ملی بر سر یک مسئله مهم سیاست خارجی را با دشواری‌های عدیده‌ای مواجه می‌کند. در موضوعات استراتژیک اهداف سیاست خارجی از مسیر اجماع‌سازی ملی پیش می‌رود.

دوم، حزبی شدن سیاست خارجی در مسائلی حساسی همچون برجام یا روابط استراتژیک با همسایگان است که نتایج جز جهت‌گیری‌های ناپایدار و مقطعی که منطبق با نیازهای حزبی سیاست‌گذاران حاکم است، نداشته است. در چنین بستری هیچ‌کس پاسخگوی سیاست‌های هزینه‌ساز خود نیست و هر جریانی مشکلات را به گردن جناح‌های رقیب می‌اندازد. یکی از مهم‌ترین آسیب‌های حزبی شدن سیاست خارجی تنگ‌تر شدن فضای تولید دانش بی‌طرف در سیاست خارجی یا روابط خارجی است. فضای سیاست‌گذاری خارجی به اندازه‌ای دوقطبی شده است که به‌ندرت می‌توان کارهای فکری و آکادمیک بی‌طرف در چگونگی روابط با همسایگان تولید کرد، اگر هم در فضای دانشگاهی باشد و وابستگی چندانی به قطب‌بندی‌های نداشته باشد اساساً دیده یا جدی گرفته نمی‌شوند. در شرایط کنونی سیاست‌گذاری خارجی به گرایش‌های (به‌ویژه دانشگاهی) خارج از دو قطب اصلی کشور هیچ اهمیتی نمی‌دهد.

سوم، گسترش روند بی‌اعتمادی به سیاست‌گذاران در جامعه که البته فراتر از ایران به یک روند گسترده در سراسر جهان نیز تبدیل شده است و با عناوینی همچون ضدسیاست^۱ شناخته می‌شود. مردم به سیاستمداران به دلایل مختلف بی‌اعتماد شده‌اند. در این بستر وقتی اعتراضی به روابط

1. Anti-Politics

خارجی دارند نه به خاطر آن کشور هدف بلکه به دلیل انتقاد و بی‌اعتمادی به سیاستمدار داخلی است. از این رو، گرایش ضدسیاسی موجود باعث شده است که مردم حساسیت‌های بی‌جهت و هزینه‌سازی در رابطه با مسائل سیاست خارجی یا روابط خارجی کشور داشته باشند و آن را دستاویز انتقادات گسترده علیه نخبگان و دستگاه‌های حاکم می‌کنند در حالی که هیچ اطلاع موثقی از ابعاد فنی و جزئیات موضوع ندارند.

چهارم، افزایش نقش فضای مجازی و به‌اصطلاح دیپلماسی توئیتری به‌ویژه در روابط با همسایگان که زمینه‌های توسعه روابط خارجی را با موانعی مواجهه کرده است. از آنجائی که تصمیم‌گیران سیاست خارجی ناگزیر به در نظر گرفتن تقاضاهای رسانه‌های مخاطب جمعی هستند در برخی موارد ناخواسته با موج‌های توئیتری و مجازی مردم همراه و همسو می‌شوند. این شرایط در برخی موارد تحت تأثیر موج‌سازی‌های مجازی خود نخبگان فکری و اجرایی کشور برای رسیدن به یک هدف خاصی است. در واقع، رسانه‌های جمعی جدید سیاستمداران را وادار می‌کند که برای جلب افکار عمومی وارد روندهای کوتاه‌مدت شوند که تبعات هزینه‌سازی برای کشور دارد.

تداوم این وضعیت فوق حتی اگر در کوتاه‌مدت امتیازاتی را فراهم آورد، می‌تواند در بلندمدت جایگاه کشور در منطقه و جهان را هرچه بیشتر خدشه‌دار کند. ثانیاً نحوه رفتار مزبور می‌تواند به فرسایش و تخلیه منابع قدرت بیانجامد، بدون آنکه از نظر بهبود وضعیت داخلی، ارتقاء جایگاه خارجی و نهایتاً تقویت امنیت ملی بر شرایط عینی کشور اثر مثبتی بر جا گذارد و کشور را هرچه بیشتر به سمت انزوا و تنهایی پیش ببرد.

الزامات و اولویت‌های نقش‌آفرینی فعال ایران در نظام بین‌الملل پساغربی

خروج از وضعیت فوق‌الذکر نیازمند الزامات و اولویت‌های خاصی است. استقلال راهبردی یکی از سازوکارهای کلیدی در ترسیم الزامات روابط راهبردی ایران است. استقلال استراتژیک در این بستر به توانایی و آزادی عمل جمهوری اسلامی ایران برای تنظیم اولویت‌های راهبردی و

اتخاذ تصمیمات سیاست خارجی و امنیتی از طریق همکاری با واحدهای سیاسی ثالث یا در صورت نیاز با اتکای به قابلیت‌های ملی خود اطلاق می‌شود. در چنین تعریفی، استقلال استراتژیک هرگز به معنی خودبستگی، انزوا و پرهیز از اتحادسازی یا خروج از اتحادهای سنتی مستفاد نمی‌شود و همچنین صرفاً محدود به ابعاد دفاعی-نظامی نیست بلکه طیف متنوعی از حوزه‌های سیاست خارجی، امنیتی و اقتصادی را شامل می‌شود. به تعبیری ساده‌تر، استقلال استراتژیک ظرفیت‌سازی برای اقدام بر اساس ترجیحات و اولویت‌های ملی است که به‌طور طبیعی گزینه‌های ائتلاف‌سازی گسترده‌تری در عرصه سیاست خارجی پیش‌روی جمهوری اسلامی ایران قرار می‌دهد. در چارچوب چنین فهمی، «تنهایی استراتژیک» را نباید لازمه استقلال استراتژیک یا پیش‌شرط آن تلقی کنیم. در شرایط گذار نظام بین‌الملل که مشخصه اصلی آن بازتوزیع قدرت، ثروت و بازنویسی قواعد بین‌المللی است، تنهایی استراتژیک نه یک مزیت نسبی بلکه یک تهدید بالقوه علیه منافع راهبردی ایران است. تهدیدات عینی و ذهنی برای واحدهای سیاسی‌ای که در وضعیت تنهایی راهبردی قرار دارند به مراتب بیشتر از واحدهایی است که در ائتلاف با بلوک‌های قدرت جهانی هستند. در این راستا برای نقش‌آفرینی فعال جمهوری اسلامی ایران در نظام بین‌الملل پساغربی الزامات و بایسته‌های کلیدی می‌بایست مدنظر قرار گیرد که در ادامه موردبحث قرار می‌گیرند:

۱- تنوع‌بخشی به رویکردهای ژئوپلیتیکی و روابط با قدرت‌های نوظهور

در راستای الزام فوق سیاست و دیپلماسی ایران باید بازتاب‌دهنده تغییر در ساختار جهانی قدرت باشد که با رفتار تقویت انتقال قدرت مشخص می‌شود. در این راستا ایران باید روابط با قدرت‌های بزرگ و در حال ظهور را مورد بازبینی قرار دهد تا از عهده شرایط متغیر در محیط پیرامونی و آینده نامشخص جهانی برآید؛ بنابراین تعیین سیاست در ارتباط با قدرت‌های در ظهور همانند چین ضروری می‌نماید. روابط قدرت بزرگ و قدرت متوسط یکی از ویژگی‌های رایج عرصه نظام بین‌الملل محسوب می‌شود که نمونه آن را می‌توان در روابط ایالات متحده آمریکا و کره

جنوبی و یا استرالیا و ... مشاهده کرد. روابط چین و ایران نیز می‌تواند از نوع این روابط باشد با توجه به این که چین قدرتی نوظهور در نظام بین‌الملل محسوب می‌شود و به سرعت در مسیر پیشرفت قرار دارد و از آنجایی که ایران نیز قدرتی کانونی در منطقه خود به حساب می‌آید، این روابط دور از دسترس نخواهد بود. روابط چین و ایران هرگز مشتمل بر یک توافقنامه رسمی نظامی نبوده است و به علت فقدان تعهدات امنیتی، اتحادی رسمی به حساب نمی‌آید، اما با این وجود یک مشارکت راهبردی و مولد بین دو کشور طی دهه‌های گذشته به وجود آمده است. چنین توافقات نامتقارن به‌ویژه در مورد قدرت‌های در حال ظهور همانند چین معمول می‌باشد. قدرت‌های متوسط نیز یک شریک قابل توجه برای قدرت‌های بزرگ محسوب می‌شوند زیرا قدرت و نفوذ قابل توجه آن‌ها، امنیت قدرت بزرگ را تقویت می‌کند و به عبارتی همان‌گونه که استفان والت تأکید دارد می‌تواند مبنایی برای موازنه در برابر سایرین باشد (کاندایت و اکبرزاده، ۲۰۱۹: ۹).

در این راستا ابتکار یک جاده یک کمربند چین، برنامه ۲۵ ساله همکاری‌های مشترک ایران و چین، عضویت در سازمان همکاری شانگهای فرصت جدیدی را برای گسترش روابط فراهم آورده است. دو کشور بر اساس اهداف مشترک و تمایل به محافظت از خود در برابر فشار بین‌المللی می‌توانند روابط را ارتقا دهند، به‌ویژه آن که گامی مؤثر برای ایران در راستای خروج از انزوا خواهد بود و منافع اقتصادی عمده‌ای را نصب چین می‌کند؛ اما عدم تقارن قدرتی پویایی‌های درون مشارکتی را ایجاد می‌کند. بدین صورت که چین ضمن مهم تلقی پنداشتن روابط با ایران، در ارتباط با برخی رفتارهای ایران و ترس از تحریم‌های آمریکا ابزار نگرانی می‌کند.

۲- تقویت چندجانبه‌گرایی در سطح منطقه‌ای و جهانی

مهم‌ترین اهداف استراتژیک برای یک ایران در این دوره باید ماهیتی چندجانبه داشته باشد. نقش و جایگاه یک قدرت محوری می‌تواند از طریق یک مکانیزم چندجانبه که در آن به‌عنوان یک کارگزار یا حلقه پیوند در گرد آوردن چندین ذینفع نقش داشته باشد و اختلافات و تنش‌ها را کاهش دهد (افستاتوپولوس، ۲۰۱۷: ۹). در عرصه امنیت دریایی، رژیم جامع و چندجانبه‌ای در منطقه وجود ندارد. در نتیجه فضای زیادی برای ایران برای اعمال دیپلماسی چندجانبه در راستای ایجاد نظم دریایی منطقه‌ای وجود دارد. برای ایجاد یک رژیم قابل توافق مشترک، همه طرف‌های درگیر باید تصمیم بگیرند که چگونه تلاش‌های نهادی جدید خود را در سیستم جهانی موجود مستقر کنند. با این موارد باید به‌صورت چندجانبه برخورد شود. ایران می‌تواند بانی ایجاد یک رژیم دریایی منطقه‌ای که مکمل کنوانسیون حقوق دریا‌های سازمان ملل متحد باشد، بین رژیم‌های جهانی و سطح ملی در منطقه نقش واسطه‌ای ایفا کند.

در صحنه اقتصادی نیز به همان اندازه چندجانبه‌گرایی دارای اهمیت و ارزش است. در امور مالی از آنجا که ایران نسبت به قدرت‌های بزرگ در طرح سیاست‌های خود در عرصه بین‌الملل دارای محدودیت است، چندجانبه‌گرایی نه تنها به‌عنوان یک ابزار بلکه به‌عنوان یک هدف باید مورد توجه قرار گیرد. با توسعه استراتژی‌های ترکیبی از پیوندهای منطقه‌ای و جهانی، باید رویکردی دومارحله‌ای اتخاذ شود و تلاش شود با تحکیم چندجانبه‌گرایی منطقه‌ای به نفوذ جهانی دست یابد. به همین ترتیب آگاهی از اهمیت چندجانبه‌گرایی در تجارت ضروری می‌باشد. با توجه به رقابت‌های پیچیده ژئوپلیتیکی در منطقه، عمل به‌عنوان قدرت متوسط نیازمند یک

دیپلماسی تجاری است که در کی حیاتی از ماهیت پیچیده مسائل تجاری و یک رویکرد متوازن در منطقه پر آشوب داشته باشد.

۳- نقش یابی بر مبنای پیگیری و تقویت هنجارهای بین‌المللی

ایران در راستای این هدف باید به یک «دولت ارزشی» تبدیل شود تا یک «دولت هژمون». این صرفاً ارزش‌های چون احترام به حاکمیت، عدم مداخله و... را شامل نمی‌شود که مخصوص نظم لیبرال غربی است بلکه اقدامات جمعی در دنیای جنوب همانند اقدام علیه تروریسم را نیز شامل می‌شود که همکاری بر مبنای انزجار و نفرت مشترک کشورها شکل می‌گیرد. به طوری که تلاش کشورها برای دفع و پرهیز از شر مشترک باعث همکاری و نزدیکی آن‌ها می‌شود؛ زیرا هیچ‌یک از کشورها به تنهایی قادر به دفع این شر نیست و رهایی از آن مستلزم اقدام دسته‌جمعی آن‌ها می‌باشد. به عبارتی در اینجا آغاز همکاری مستلزم هماهنگی سیاست‌ها برای جلوگیری از نتیجه نامطلوب مشترک است. به طور کلی این مفهوم ارزش‌های لیبرال غربی را شامل می‌شود اما محدود به آن‌ها نیست.

در اینجا از آنجایی که قدرت نظامی و اقتصادی ایران در حدی نیست که در سطح سیستمی تأثیرگذار باشد، دیپلماسی هنجارگرایانه یا ارزش‌مدار بسیار مهم و مؤثر واقع خواهد شد، زیرا ابتکارات دیپلماتیک که با هنجارهای بین‌المللی مطابقت داشته باشند به احتمال فراوان توسط کشورهای دیگر پشتیبانی خواهند شد (جردن، ۲۰۱۷: ۹). به عنوان مثال در حوزه جنوب کشور و تنگه هرمز ایران ضمن حفظ توانایی تسلیحاتی خود، باید بر نقش و ظرفیت خود به عنوان «طراح و فراهم‌کننده رژیم» متمرکز شود و پایه‌های قانونی قابل قبولی برای همه طرف‌های درگیر ایجاد کند. این امر چیزی فراتر از پیگیری ساده منافع ملی می‌باشد و سازوکاری مؤثر برای

حل و فصل اختلافات متناسب با حوزه‌های موضوعی خاص را می‌طلبد. برای ایجاد و رسیدن به چنین جایگاهی یعنی عمل به عنوان کارگزار و فراهم آورنده رژیم، عبور از منافع ملی و تلاش برای ارتقای هنجارها و ارزش‌های جهانی ضرورت دارد. در این راستا ایران پیش‌ازین اقدامات و پیشنهادهایی را مطرح کرده است که از جمله آن‌ها می‌توان به «مجمع گفتگوی منطقه‌ای»، «پیمان عدم تعرض» و «صلح هرمز» اشاره کرد. طرح‌هایی که به مرحله عملیاتی شدن نرسیده و صرفاً در حد ایده باقی مانده‌اند، زیرا عملیاتی شدن این طرح‌ها نیازمند الزامات خاصی است. از جمله تنش‌زدایی با مهم‌ترین قدرت رقیب در منطقه خلیج فارس یعنی عربستان سعودی و یا بازسازی تصویر خود نزد کشورهای منطقه ضروری به نظر می‌رسد؛ اما نکته مهم آن است که در شرایط فعلی منطقه و وجود بحران‌های متفاوت، امکان دست‌یابی به چنین توافقاتی بیش از پیش به نظر می‌رسد.

۴- حل و فصل مسائل و اولویت‌بندی آن‌ها در یک فرآیند زنجیره‌ای

با نگاهی گذرا به سیاست خارجی ایران متوجه این امر خواهیم بود که با موضوعات و مسائل گسترده‌ای در سطح منطقه‌ای و جهانی روبه‌رو است. این امر نیازمند آن است تا موضوعات به صورت جداگانه تجزیه و تحلیل شوند و به ترتیب حل و فصل شوند. پس از تفکیک موضوعات می‌توان با مذاکره و دیپلماسی نقشه راه جدیدی برای حل مسائل و نظم‌بخشی به منطقه در ارتباط با سایر کشورهای ذینفع پیشنهاد داد. از آنجا که هر موضوع دارای ارزش‌های مادی و نمادین مختلفی است می‌توان آن‌ها را در یک زنجیره به هم پیوسته‌ای از سطح دشواری تنظیم کرد. برای مثال در حوزه جنوب کشور می‌توان در حوزه مشترک همانند اکتشاف کار کرد،

در حالی که اختلافات مربوط به بحث‌های حاکمیتی را می‌توان مسکوت گذاشت، یعنی موضوعاتی که پیچیدگی بیشتری دارند.

بنابراین، تجزیه موضوعات به سطح دشواری یکی از مواردی است که می‌تواند به ایفای نقش اساسی در حل و فصل اختلافات کمک کند. به طور دقیق‌تر در این راستا می‌توان نقشه راهی پیشنهاد داد که ابتدا شامل اعلام «وقفه» در اختلافات فعلی باشد. این اعلامیه شاید منجر به حل اختلافات در سطح کلان و دشوار نباشد اما قطعاً می‌تواند تنش‌ها را در حوزه‌های مورد اختلاف کاهش دهد. کاهش تنش‌های سیاسی و تجارب انباشته همکاری می‌تواند سرانجام سنگ بنای حل و فصل مسائل گسترده‌تری باشد. در این راستا سیاست خارجی باید سه استراتژی را به ترتیب دنبال کند: ۱- حداقل‌گرایی اصولی و مقررات دربرگیرنده؛ بدین معنا که مورد توافق‌ترین اصول و قوانین را تهیه و به کار گیرد ۲- تجزیه موضوعات و پیوند زنجیره‌ای آن‌ها؛ پس از تجزیه موضوعات باید موضوعات را به هم پیوند بزند و بدین صورت می‌توان اختلافات و مناقشات پراکنده و توزیع شده بین طرفین را به حداقل برساند. ۳- سرانجام باید با احیای دیپلماسی به تنظیم دستور کار، توسعه ایده مشترک و ساخت شبکه‌های سیاسی قدرتمند در راستای حل مسائل کمک کند (لی و تامسن، ۲۰۱۵: ۱۶).

۵- به حداکثر رساندن تعهدات با استفاده از توان نهادی

در راستای این امر، مشارکت فعال ایران در نهادهای بین‌المللی و ابتکارات توانایی آن را برای پاسخگویی به سیاست قدرت‌های بزرگ افزایش می‌دهد. این امر مهمی است که شهرت خود را به عنوان یک قدرت هنجاری که از منافع جمعی حمایت می‌کند، ارتقا دهد و جایگاه خود را تثبیت کند. در بحث امنیت، نیازمند آن

است که در امور امنیتی منطقه‌ای و جهانی به‌منظور کمک به امنیت جمعی نقش فعالی بر عهده گیرد. سازمان‌های بین‌المللی فرصت‌هایی را برای هر یک از واحدها و حتی بازیگران فروملی و فراملی فراهم می‌کند که بسته به ویژگی‌های بازیگری و اهداف اعضا قابلیت بهره‌برداری می‌یابند. در برخی از دوره‌ها ایران با رویگردانی از هنجارهای بین‌المللی و پشت پا زدن به قواعد مقرر این سازمان‌ها، فرصت‌های در دسترس را به تهدیدهای جدی علیه ایران تبدیل کرد.

در این پیوند باید گفت، اهداف و منافع کشورها همواره به‌تمامی با قواعد و اسلوب‌های سازمان‌های بین‌المللی انطباق نمی‌یابد اما اعضا هم‌زمان با بهره‌جویی از فرصت‌های حضور و فعالیت در چارچوب این سازمان‌ها، راهی میانه را برای نزدیک کردن اهداف ملی و سازمانی می‌جویند و این مسئله‌ای بود که طی یک دهه از نگاه تصمیم‌سازان سیاست خارجی دولت پیشین به دور ماند. از این رو بود که نهاد بین‌المللی چون شورای امنیت سازمان ملل با کارویژه تأمین صلح و امنیت در جهان، به سازوکاری برای ایجاد تنگناهای بین‌المللی پیش روی ایران و شکل‌دهی به تهدیداتی سیاسی-امنیتی علیه کشورمان تبدیل شد. در این میان، کار برای دشمنان ایران نیز بسیار راحت‌تر از گذشته شد تا بر شدت ایران هراسی خود بیفزایند و در سازمان‌های بین‌المللی ایران را تهدیدی جدی برای منطقه و جهان معرفی کنند.

۶- ایجاد شبکه چندجانبه از طریق اشتراک‌گذاری دانش و مهارت

همان‌گونه که گفته شد از آنجایی که ایران از نظر نظامی، اقتصادی و سیاسی در مقایسه با قدرت‌های بزرگ از توان کمتری برخوردار است، لازم است تا توانایی ائتلاف‌سازی و تشکیل گروه را برای حل موضوعات و مسائل تقویت کند. این شبکه در نهایت به یک جامعه محلی و همچنین منطقه‌ای معرفتی منجر خواهد شد.

از آنجایی که چندجانبه‌گرایی در افق بلندمدت مزیت‌های خود را نشان خواهد داد، ایجاد یک شبکه در میان کشورهای هم‌فکر ضروری می‌نماید. این شبکه به‌جای محاسبه سود و زیاد در کوتاه‌مدت بر ایده‌های سیاسی و چشم‌اندازهای بلندمدت کار خواهد کرد. از این رو ایران می‌تواند در برخی از موضوعات مشکل کمبود توان را جبران کرده و با نشان دادن خود به‌عنوان «کارگشای سیاست» در مرکز همکاری-های نهادی قرار گیرد. برای ایجاد چنین شبکه‌ای دولت قبل از هر چیز باید از طریق مقامات و وزارت خانه‌ها به‌طور منظم با سایرین تبادل نظر کند و اطلاعات را با محققان، اساتید و متخصصان به اشتراک بگذارد و اطلاعاتی را در مورد سیاست‌های دولت‌های دیگر که از مذاکرات بین دولتی جمع‌آوری کرده‌اند ارائه دهد. محققان می‌توانند از طریق مبادلات مختلف آکادمیک، از جمله جلسات رسمی و غیررسمی، در سطح منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای ایده‌های جدید را مطرح و پیرامون آن بحث و تبادل نظر کنند.

نتیجه‌گیری

همان‌گونه که بررسی شد الگوهای رفتاری قدرتهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به‌عنوان یک متغیر تأثیرگذار می‌تواند در ایجاد و تثبیت نظم بین‌الملل تأثیرگذار باشد. این روند با افزایش سطح و میزان ارتباطات در درون نظام بین‌الملل و جهانی شدن فرآیندهای آن و گذر جریان‌ات از مرزهای سیستمی از اهمیت و پیچیدگی خاصی برخوردار گردیده است. این پیچیدگی تا حد زیادی به تغییر و تحول در سازه‌های نظام بین‌الملل از جمله سازه منطقه‌ای آن منجر شده است. روندها و رویدادهای تأثیرگذار منطقه‌ی خاورمیانه حاکی از آن است که کنشگران منطقه‌ای از جمله ایران درگیر رقابت در ژئوپلیتیکی غرب آسیا برای شکل‌دهی به نظم مطلوب هستند. روابط قدرت‌های منطقه‌ای طی سالیان گذشته و به‌ویژه پس از انقلاب‌های عربی تاکنون، عمدتاً بر مبنای رقابت منازعه‌آمیز با تیکه بر ابعاد نظامی قدرت بوده است. این وضعیت، نظم منطقه‌ای را با تهدید

جدی مواجه کرده است. در چنین شرایطی، تزلزل در نظم بین‌الملل نیز بر وخامت اوضاع افزوده و تأثیرات بی‌ثبات‌سازی بر نظم منطقه‌ای بجای گذاشته است.

خلأ منطقه‌ای ناشی از تزلزل در نظم بین‌الملل و سردرگمی قدرت‌های بزرگ برای احیاء نظم قبلی یا ایجاد نظم جدید، این امیدواری را در کنشگران منطقه‌ای به وجود آورده است که می‌توانند نظم موردنظر خود را در منطقه پیاده کنند و به عبارتی رهبری منطقه را بر عهده گیرند اما نه از این ظرفیت برخوردارند تا یک‌تنه به هژمون منطقه تبدیل شوند و نه در مسیر ایجاد نظم منطقه‌ای مشارکتی حرکت می‌کنند. در چنین شرایطی که قدرت‌های بزرگ از توان و اراده‌ی احیاء نظم بین‌الملل برخوردار نیستند و بازیگران منطقه‌ای نیز توان نظم‌سازی ندارند و این عوامل نظم منطقه‌ای آینده را در هاله‌ای از ابهام قرار می‌دهد. از این‌رو برای حل این معضل تحول در الگوی رفتاری کنشگران منطقه‌ای مطابق با تحولات جدید در سطح کلان و منطقه‌ای و درکی جامع از شرایط و روندهای دوران گذار نظم ضروری به نظر می‌رسد؛ زیرا تداخل سطح کلان و منطقه‌ای نظم به نظر می‌رسد علاوه بر ایجاد پیچیدگی برای تحلیل، دارای تأثیرات مهمی بر نقش‌آفرینی کنشگران نیز هست و با توجه به تحولات کلان نقش واحد نیز می‌بایست تحول پذیرد.

این امر در ارتباط با سیاست خارجی ایران نیز صادق است و با تغییر شرایط در محیط جهانی و منطقه‌ای می‌بایست متناسب با آن به تغییراتی در مدل رفتاری خود اقدام کند؛ اما با بررسی این امر طی دهه‌ها و به‌ویژه سالیان گذشته شاهد آن هستیم که با وجود ظرفیت‌های بالقوه‌ی ایران را در گروه‌بندی قدرت‌های محوری قرار می‌دهد، شرایط به گونه‌ای رغم خورده است که کشور را با چالش‌های راهبردی در ژئوپلیتیک در حال تغییر غرب آسیا مواجه کرده است. به همین دلیل ایجاد تغییر و تحول در برخی از جنبه‌ها و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی کشور ضروری است و در صورتی که سیاست‌گذاران راهبردی نظام، جهت‌گیری منطقه‌ای و بین‌المللی کشور را در مسیر الزامات فوق‌تر قرار دهند آنگاه نقش‌یابی در نظم آینده و رسیدن به استقلال راهبردی محتمل‌تر به نظر می‌رسد.

فهرست منابع

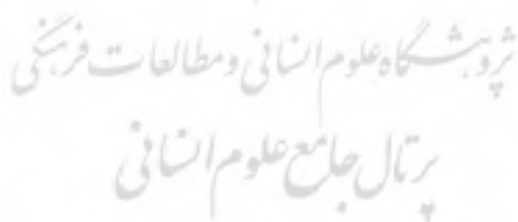
منابع فارسی:

- آدمی، علی (۱۳۸۹). راهبرد نگاه به شرق در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: دیدگاه‌ها، زمینه‌ها و فرصت‌ها. *فصلنامه مطالعات سیاسی*، ۲(۷)، شماره صفحات.
- ای. لیک، دیوی و پاتریک ام. مورگان (۱۳۹۵). *نظم‌های منطقه‌ای: امنیت‌سازی در جهان نوین* (ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی). تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بحرانی، مرتضی؛ حسینی، سید مالک و محمود ملکی (۱۳۹۱). فرصت‌های ایران برای تبدیل به قدرت برتر منطقه‌ای. *پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام*، شماره ۲، شماره صفحات.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۸۶). ضرورت و الزامات منطقه‌گرایی در تحقق برتری منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران. *نگرش راهبردی*، شماره ۸۷، شماره صفحات.
- یزدان‌فام، محمود (۱۳۹۶). بایسته‌های قدرت منطقه‌ای ایران: نگاهی به زوال و پایایی قدرت. *دیدهبان امنیت ملی*، شماره ۷۰، شماره صفحات.

منابع انگلیسی:

- Caffarena, A. (2017). Diversity Management in World Politics. Reformist China and the Future of the (Liberal) Order. *The International Spectator*, 52(3), 1-17.
- Conduit, D., & Akbarzadeh, S. (2019). Great power-middle power dynamics: the case of China and Iran. *Journal of Contemporary China*, 28(117), 468-481.
- Creutz, K., Iso-Markku, T., Raik, K., & Tiilikainen, T. (2019). *The changing global order and its implications for the EU*. Valtioneuvoston kanslia.
- Efstathopoulos, C. (2018). Middle Powers and the Behavioural Model. *Global Society*, 32(1), 47-69.
- Haass, R. (2019). How a World Order Ends: And What Comes in Its Wake. *Foreign Aff.* 98.6.
- Hill, F., & Taspinar, O. (2016). Turkey and Russia: axis of the excluded?. *Survival*, 48(1), 81-92.
- Ikenberry, G. John. (2002). America's Imperial Ambition. *Foreign Affairs*, vol. 81, no. 5, 49-60.
- Ikenberry, G. John. (2011). The future of the liberal world order: internationalism after America. *Foreign affairs*, ???, 56-68.
- Ikenberry, G. John. (2018). The end of liberal international order?. *International Affairs*, 94(1), 7-23.
- Jordaan, E. (2017). The emerging middle power concept: Time to say goodbye?. *South African Journal of International Affairs*, 24(3), 395-412.
- Kamrava, M. (2018). Multipolarity and instability in the Middle East. *Orbis*, 62(4), 598-616.
- Lee, S. J., Chun, C., Suh, H., & Thomsen, P. (2015). Middle power in action: the evolving nature of diplomacy in the age of multilateralism. *MPDI Special Report*, ???, ???.
- Mearsheimer, J. John. (2019). Bound to Fail: The Rise and Fall of the Liberal International Order. *International Security*, Vol. 43, No. 4, ???.

- Mukherjee, Rohan. (2020). Chaos as opportunity: the United States and world order in India's grand strategy. *Contemporary Politics*, 26(4), 420-442.
- Nolte, D. (2010). How to compare regional powers: analytical concepts and research topics. *Review of international studies*, 36(4), 881-901.
- Nye Jr, J. S. (2017). Will the liberal order survive: The history of an idea?. *Foreign Aff.* 96, 10.
- Öniş, Z., & Kutlay, M. (2021). The global political economy of right-wing populism: Deconstructing the paradox. *The International Spectator*, 55(2), 108-126.
- Öniş, Ziya and Mustafa Kutlay. (2021). Turkish foreign policy in a post-western order: strategic autonomy or new forms of dependence?. *International Affairs*, 97(4), 1085-1104.
- Pinheiro and Maria de Lima. (2018). Between autonomy and dependency: the place of agency in Brazilian foreign policy. *Brazilian Political Science Review*, 12(3) 1-21.
- Tepel, T. (2018). International Crisis Group: Iran's Priorities in a Turbulent Middle East. Brüssel: ICG (Middle East Report N° 184), April 2018. *SIRIUS-Zeitschrift für Strategische Analysen*, 2(3), 303-304.
- World Bank, 2021, World Development Indicators database, <https://databank.worldbank.org/source/worlddevelopment-indicators>. Measured in purchasing power parity (PPP, current international US\$). (Unless otherwise noted at point of citation, all URLs cited in this article were accessible on 20 May 2021.)
- Zakaria, F. (2008). *The post-American world*. New York, 4.



Iran's Foreign Policy Requirements in the Post -Western World; From Strategic Loneliness to Strategic Independence

Wali Gol Mohammadi ¹ | Hamid Reza Karimi ²

Research Paper

Received:
23 January 2021
Accepted:
13 March 2022
P.P: 73-98



Abstract

The present study seeks to draw the requirements of the strategic relations of the Islamic Republic of Iran and its strategic partnership options with various blocks of power in a post -Western international system. Under the transition of the International System, what requirements should the macro -foreign policy approach and Iran's strategic partnership options have to consider? Due to the unique geostrategic position at the peripheral environmental equations, Iran has fundamentally affected the process of redistribution of power and wealth in the international system. Emerging powers such as Iran, once marginalized by the material and discourse of a Western order from the equations of the international system, were marginalized. They now have an unprecedented opportunity to challenge the dominant order with revisionists and to focus on international and regional change policy agenda. However, the strategic partnership of emerging powers in the transition of the international system is often limited to this unstable transition, and with another order, the contexts that form their strategic unity are transformed, and the new contexts necessarily cooperate and the transitional partnership in the strategic security areas is not reproduced. In the context of such an understanding, 'strategic loneliness' should not be considered as a prerequisite or prerequisite. Under the transition of the international system, which is the main characteristic of the redistribution of power, wealth and rewriting of international rules, strategic loneliness is not a relative advantage but a potential threat to Iran's strategic interests. "Diversity to Geopolitical Approach Foreign Policy", "Multi-functionalism" through "Balance of Relations with Asia and Europe", "Coalition Based on emerging issues" and ... are key requirements of the Islamic Republic of Iran's active and independent role in the Post -Western International System.

Keywords: Post -Western World, Strategic Partnership, Strategic Independence, Foreign Policy, Iran.

1. Corresponding Author: Assistant Professor, Department of International Relations, Tarbiat Modarres University, Tehran, Iran
Vali.golmohammadi@modares.ac.ir
2. Ph.D. in International Relations, Tarbiat Modarres University, Tehran, Iran